

## همه وجوه ایده‌آلیسم آلمانی

علی غزالی فر<sup>۱</sup>

ایده‌آلیسم آلمانی جذاب‌ترین جریان فلسفی برای ایرانیان است. نشانه این جذابیت را در جو فلسفی کشور می‌توان به وضوح مشاهده کرد. برای مثال حتی کسانی که تحصیلات فلسفی آکادمیک ندارند، غالباً به همین نوع فلسفه‌ها علاقه دارند و نه فلسفه‌هایی همچون فلسفه‌های تحلیلی یا قرون وسطی و همانند این‌ها. طنز قضیه این جاست که ایده‌آلیسم آلمانی یک فلسفه کاملاً دانشگاهی، تخصصی و پیچیده است، به طوری که احتمالاً دشوارترین فلسفه آکادمیک هم به شمار می‌آید. علی‌رغم چنین وضعیتی، شناخت ایرانیان از این جریان فلسفی متناسب با علاقه‌شان نیست. به عبارت دیگر شناخت درست و دقیقی از آن ندارند. از همه مهم‌تر این‌که شناخت همه‌جانبه‌ای از آن ندارند و آن را به طور ناقص و معیوب می‌شناسند. با توجه به چنین وضعیتی، این کتاب برای فضای فلسفی کشور ارزش و اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند؛ زیرا نه تنها فی‌نفسه کتاب خوبی است، بلکه یک خلأ جدی را هم در حوزه فلسفه کشور ما پر می‌کند. تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، تا این لحظه کتابی به این جامعیت در زبان فارسی وجود نداشته؛ چه به صورت تألیف و چه در قالب ترجمه.

مزیت اصلی این کتاب پرداختن همه‌جانبه به ایده‌آلیسم آلمانی است. پرداختن همه‌جانبه در باب ایده‌آلیسم بسیار مهم است؛ شاید مهم‌تر از هر فلسفه دیگری. دلیل این مطلب پیچیدگی و ابعاد گوناگون این فلسفه است. این فلسفه یک جریان گسترده و متنوع است که در کمتر کتابی می‌توان تصویر درست و کاملی از آن مشاهده کرد. بیشتر کتاب‌ها فقط به بخشی از این جریان و تنها بعضی از چهره‌های شاخص آن را معرفی می‌کنند. این کتاب اما هیچ چیز و هیچ کس را از قلم نینداخته است. البته خود سه فیلسوف اصلی ایده‌آلیسم آلمانی هم به‌خوبی بررسی شده‌اند؛ برای مثال پدیدارشناسی روح و فلسفه عملی هگل، هر کدام فصل جداگانه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند.

ما وقتی می‌گوئیم یا می‌شنویم «ایده‌آلیسم آلمانی»، ذهن‌مان ارواح فیشته و شلینگ و هگل را احضار می‌کند و حداکثر روح کانت هم با اغماض در میان آنها جای داده می‌شود. به عبارت دیگر تصویری که در ذهن ما حک شده این است که ایده‌آلیسم آلمانی از کانت سرچشمه می‌گیرد و بعد فیشته و شلینگ آن را هدایت کرده و ارتقا دادند و در نهایت هگل آن را به اوج کمال خود رساند. اما این تلقی، تصور بسیار محدود و مضیقی از ایده‌آلیسم آلمانی است. البته این تصویر ساخته و پرداخته برخی از خود ایده‌الیست‌هاست که دیگران هم آن را باور کرده‌اند. برای مثال خود هگل چنین اعتقادی

<sup>۱</sup>. دانش‌آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه امام صادق (ع)، a.ghazalifar@yahoo.com

دارد، اما معلوم نیست که حسن نظر هگل درباره خودش صادق باشد. واقعیت آن است که ایده‌آلیسم آلمانی یک جریان گسترده بود با تنوع فراوان؛ شاید بتوان گفت چیزی شبیه به فلسفه تحلیلی انگلیسی قرن بیستم. فلسفه تحلیلی انگلیسی‌زبان یک جریان گسترده است با متفکران متنوع و نظریات گوناگون و حتی متضاد، به طوری که هسته مشخص و مشترکی ندارد. ایده‌آلیسم آلمانی قرن نوزدهم نیز تقریباً چنین چیزی است.

مسئله کلیدی دیگر این است که ایده‌آلیسم آلمانی اساساً فقط یک فلسفه نیست. منظور این است که یک فلسفه به معنای محدود کلمه، همچون فلسفه دانشگاهی، با خط‌کشی دقیق و جداسازی از دیگر حوزه‌ها نیست. ایده‌آلیسم آلمانی به شدت با دین، سیاست، اخلاق و هنر گره خورده است. درهم‌تنیدگی ایده‌آلیسم آلمانی با این حوزه‌ها معرفی و شناخت آن را دشوار می‌سازد. روابط وثیق و درهم‌تنیده با دیگر فلسفه‌ها نیز به دشواری فهم آن می‌افزاید. در این میان از همه مهم‌تر فلسفه‌های روشنگری و رومانیسم را باید ذکر کرد. برای مثال هگل در «پدیدارشناسی روح» در موارد متعددی نظریات فلسفی رمانتیک‌ها را به طرز فشرده‌ای گزارش و نقد می‌کند، بدون این‌که از آنها نامی ببرد. یکی از دلایل این کار شهرت نظریات آنان است که در روزگار نوشتن آن کتاب کاملاً شناخته شده و حتی مشهور بودند. ولی امروزه این رابطه گسسته شده و به همین دلیل سخنان هگل برای ما مبهم و کلی جلوه می‌کنند.

دیگر آن‌که ایده‌آلیسم آلمانی چهره‌های حاشیه‌ای هم دارد که از قضا بسیار مهم هستند. توضیح مطلب از این قرار است که عموم افراد ایده‌آلیسم آلمانی را فقط با کانت و فیشته و شلینگ و هگل می‌شناسند. اما این نگاه اصلاً درست نیست. متفکران دیگری هم هستند که بدون در نظر گرفتن آنها فهم درستی حاصل نمی‌شود. آن متفکران بسیار اثرگذار بودند. البته برخی از آنها جزو همین جریان فلسفی هستند و برخی دیگری منتقد آن. اما به هر حال حتی انتقادهای آنان نیز در شکل‌گیری ایده‌آلیسم آلمانی بسیار مهم و مؤثر بود، به حدی که باعث تغییر نظریات شد، آن هم به صورت مبنایی. بر این اساس، هر گونه معرفی یا شناختی از ایده‌آلیسم آلمانی که هامان، هردر، یاکوبی، راینهولت، هولدرلین، نوآلیس و شلگل را نادیده بگیرد، ایراد اساسی دارد. منظور این نیست که شناخت کسانی همچون یاکوبی و هردر و هامان و رمانتیک‌ها به فهم فیشته و شلینگ و هگل کمک می‌کند. نکته مهم این است که اساساً بدون شناخت آنها، این ایده‌آلیست‌ها درست و دقیق فهم نمی‌شوند. هرگونه شناختی از ایده‌آلیسم آلمانی بدون شناخت آن متفکران ظاهراً حاشیه‌ای ناقص و حتی معیوب است. برای مثال بیزر در کتابش «فرجام عقل» در دو صفحه فهرستی از دلایل اهمیت اندیشه‌های هامان ذکر می‌کند. به عبارت دیگر ده‌ها دلیل! به‌علاوه، با نگاهی دقیق‌تر درمی‌یابیم که اندیشه‌های فلسفی کسانی همچون هولدرلین و نووالیس و شلگل صرفاً تمهیداتی مقدماتی برای ایده‌آلیسم آلمانی نیست. بلکه جزو جریان ایده‌آلیسم آلمانی در معنای وسیع آن است که امروزه همچنان ارزش ذاتی خود را دارند. سهل است؛ روزبه‌روز بیشتر

مورد توجه قرار می‌گیرند. این تلقی کاملاً اشتباه است که خیال کنیم نظام‌های فلسفی فیثته و شلینگ و هگل مطلقاً از اندیشه‌های متفکران حاشیه‌ای آن روزگار بهتر و برتر است.

با وجود این، رویه رایج و غالب در کتاب‌های فلسفی این است که در معرفی یا بررسی ایده‌آلیسم همه آن فلسفه و فیلسوفان نادیده گرفته می‌شوند. در این کتاب، برعکس، تا جایی که مجال هست به همه ابعاد و ارتباطات ایده‌آلیسم آلمانی پرداخته شده است. دلیل این پرداخت همه‌جانبه این است که نویسندگان هر بخش متخصصان طراز اول آن زمینه هستند. لذا مجموعه نویسندگان کتاب همگی جزو مشهورترین فیلسوفان این حوزه هستند که بیشتر آنها در ایران هم شناخته شده‌اند؛ کسانی همچون کارل آمریکس، فردریک بیزر، تری پینکارد، پل گایر، رابرت پیپین و آلن وود. در پایان تذکر این نکته بی‌فایده نیست که این اثر در اصل راهنمای کمبریج برای فلسفه ایده‌آلیسم آلمانی است. لذا این کتاب، علاوه بر راهنما بودن، در حکم یک منبع مرجع هم هست که باید مرتب به سراغ آن رفت.